**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010218**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اللهم کل لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظاً و قائداً و ناصراً و دلیلاً‌ و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا

خب ان شاء الله طاعات دوستان مورد قبول حضرت حق باشد و ان شاء الله سال‌ها حیات داشته باشید و از برکات ماه رمضان برخوردار.

بحثمان نیمه کاره ماند. بحث در مورد زکات مال التجارۀ طفل بود. عرض کردیم که زکات مال التجارۀ طفل بحثش با زکات مال التجارۀ کبار مرتبط هستند. و ما دو تا بحث را باید از هم تفکیک کنیم که در کلمات آقایان نوعاً تفکیک نشده، با هم بحث کردند ولی اینها متفاوت است. یک بحث، بحث زکات مال التجارۀ هست، یکی زکات ما اتجر به فعلی است. زکات مال التجارة یعنی زکات چیزی که معدّ برای تجارت هست. معدّ برای تجارت هست ولی بالفعل با آن تجارت انجام نشده. به خلاف زکاة مال التجاره، آن چیزی هست که با آن تجارت شده. عرض کردیم در مورد کبار، در مورد مال التجارة خب روایات مختلف هست، در مورد این‌که زکات دارد یا زکات ندارد. ولی در مورد ما اتجر به فعلی هیچ روایتی نداریم که زکات را واجب کرده باشد و شرط وجوب زکات را عدم اتجار اصلاً دانسته و تمام روایت‌هایی که در بحث ما اتجر فعلی هست بر نفی زکات قائم هست. در مورد این‌که در ما اتجر به فعلی زکات نیست بحث روشن است. اما در مورد مال التجاره هم خب بعضی روایات قائل به زکات شده، بعضی روایات نفی زکات کرده. جمع عرفی‌شان حمل به استحباب هست، بحث جدی ندارد. بعضی بحث‌های داشت که قبلاً بحث کردیم که مانعی ندارد این موارد جمع عرفی و وجهی ندارد که اینها را حمل به تقیه بکنیم، روایت‌هایی که زکات در مال التجاره را اثبات کرده. خب این بحث‌هایش گذشت.

اینجا یک بحثی مطرح هست در مورد عمدتاً بحث زکات در مال التجاره یا ما اتجر به فعلی صغیر هست. در بحث مال التجارۀ صغیر یک بحث مطرح هست. حالا این نکته را هم عرض بکنم، در مورد صغیر هیچ روایتی به خصوص در مال التجارۀ صغیر نداریم. روایت‌هایی که اثبات زکات کرده در ما اتجر به فعلی صغیر هست. هیچ روایتی که در مال التجارۀ صغیر به عنوان خاصش، یا به عنوان مثلاً یتیم، چیزی که اختصاص به صغیر داشته باشد حکم به وجوب کرده باشد ما نداریم. یا حکم به مشروعیت کرده باشد نداریم. آن اصلش اطلاقات ادلۀ عام زکات در مال التجاره هست.

اما در مورد زکات در ما اتجر به فعلی خب روایات داریم که آن هم. روایت‌هایی که در مال التجارۀ بالفعل صغیر هست، خب بعضی‌ها واجب کرده زکات را به حسب ظاهر، ولی خب روایت‌های دیگری دارد می‌گوید در مال یتیم زکات نیست به خصوص بعضی از این روایت‌ها ظهور خیلی قوی دارد در این‌که حتی در مال التجارة، یعنی ظهورش در نفی وجوب زکات در ما اتجر به فعلی یتیم، خیلی چیز هست که عمدتاً قبلاً عرض کردیم روایت یونس بن یعقوب بود که وقتی از امام سؤال می‌کند که

«عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: أَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ لِي إِخْوَةً صِغَاراً فَمَتَى تَجِبُ عَلَى أَمْوَالِهِمُ الزَّكَاةُ قَالَ إِذَا وَجَبَتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَجَبَتِ علیهم الزَّكَاةُ»

بعد می‌گوید: «قُلْتُ». یونس بن یعقوب کسی را فرستاده بوده خدمت امام صادق علیه السلام این سؤال را مطرح کرده. حالا این قلتُ بعدی مثلاً بعداً خدمت حضرت رسیده و این را پرسیده، یا باز هم یک کس دیگر را فرستاده.

«فَمَا لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ.»

امام علیه السلام ابتداءً زکات ما اتجر به فعلی را ذکر نکردند. بعد که راوی سؤال می‌کند حالا اگر صلاة بر آن واجب نشده بود یعنی بالغ نشده بودند تکلیف چی است؟ حضرت می‌فرمایند: «إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ.» این خیلی ظهور قوی دارد که این حکم، حکم وجوبی نیست حکم استحبابی هستند. و مجموعاً این شاید روشن باشد که زکات در مال التجارۀ صبی و یتیم و نابالغ واجب نیست بلکه مستحب است. زکات در ما اتجر به.

اما زکات در مال التجارۀ صبی چی است؟ آیا آن هم مستقیم استحبابی که در مال التجارۀ کبار دارد صبی را هم شامل می‌شود یا نمی‌شود؟

روایت‌هایی که در زکات در مال التجاره هست اکثرشان تعبیراتشان تعبیراتی هست که ظاهرش این است که موضوعش جایی هست که بالغ خودش زکات به گردنش واجب هست و پرداخت زکات را آن می‌خواهد بکند و سؤال در مورد آن هست. مثلاً روایت ۱۲۶۹۸ را ببینید. این بابی که در مورد زکات در مال التجارة هست را ملاحظه بفرمایید، روایت ۱۲۶۹۸ که جلد ۹ جامع احادیث، صفحۀ ۹۷،‌ که روایت ۱۲ از باب ۸ از ابواب ما تجب فیه الزکاة هست.

«عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ: سَأَلَهُ سَعِيدٌ الْأَعْرَجُ وَ أَنَا حَاضِرٌ أَسْمَعُ فَقَالَ إِنَّا نَكْبِسُ الزَّيْتَ وَ السَّمْنَ عِنْدَنَا نَطْلُبُ بِهِ التِّجَارَةَ فَرُبَّمَا مَكَثَ عِنْدَنَا السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ تَرْبَحُ فِيهِ شَيْئاً أَوْ تَجِدُ رَأْسَ مَالِكَ فَعَلَيْكَ فِيهِ زَكَاةٌ»

اینها ظاهرش این هست که می‌گوید پرداخت زکات به گردن شما واجب هست.

«وَ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تَرَبَّصُ بِهِ لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ إِلَّا وَضِيعَةً فَلَيْسَ عَلَيْكَ زَكَاةٌ حَتَّى يَصِيرَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً فَإِذَا صَارَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً فَزَكِّهِ لِلسَّنَةِ الَّتِي تَتَّجِرُ فِيهَا.»

تعبیر رأس مالک و امثال اینها ظاهرش این است که مالک همان تاجر است نه این‌که مالک کس دیگری هست و تاجر با اموال کس دیگری تجارت می‌کند. روایت‌ها اکثراً به همین شکل است که رأس مال یعنی مالک و تاجر را یکی قرار داده. در اینها روایتی که یک مقدار اطلاق می‌توانیم برایش قائل بشویم روایت ۱۲۶۸۳ هست، باب عدم وجوب الزکاة فی الرقیق، روایت سماعة. این باب ۶ هست. آنها باب ۸ بود، این باب ۶.

روایت «سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ عَلَى الرَّقِيقِ زَكَاةٌ إِلَّا رَقِيقٌ يُبْتَغَى بِهِ التِّجَارَةَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمَالِ الَّذِي يُزَكَّى.»

در مورد رقیق می‌گوید فقط رقیق مالی که یبتغی به التجارة که مال التجارة هست. که البته در این من المال الذی یزکّی حمل به استحباب می‌شود روایت بعدی تصریح دارد که زکات واجب نیست خب این محمول بر استحباب است.

«عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ»

«مِنَ الْمَالِ الَّذِي يُزَكَّى» البته ظهور در وجوب هم ذاتاً ندارد. «الْمَالِ الَّذِي يُزَكَّى» یعنی وجب یا یستحب. اصل بیشتر از مشروعیت اصلاً دلیل نیست. ولی به هر حال روایت بعدی‌اش که:

«زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیهما السلام» هست «أَنَّهُمَا سُئِلَا عَمَّا فِي الرَّقِيقِ قال لَيْسَ فِي الرَّأْسِ شَيْ‌ءٌ أَكْثَرُ مِنْ صَاعٍ مِنْ تَمْرٍ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»

در هر کس فقط یک صاع در سال واجب هست. یعنی آن زکات فطره. کسی که برده‌ای دارد و عبدی دارد در هر سال به خاطر آن بنده‌اش هم باید زکات بدهد.

«وَ لَيْسَ فِي ثَمَنِهِ شَيْ‌ءٌ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ.»

بعد این هم اگر فروخت تازه در حول از همین حالا شروع می‌شود. یعنی باید این‌که قبلاً ملک من بوده کافی نیست. خب ازش استفاده می‌شود که حتی رقیقی که یبتغی به التجارة، این زکات ندارد دیگر. لیس فی ثمنه شیءٌ خب رقیقی که یبتغی به التجاره هست را خیلی روشن می‌گیرد.

علی ای تقدیر این روایت را ممکن است بگوییم که الا رقیقٌ، آن روایت سماعة، «إِلَّا رَقِيقٌ يُبْتَغَى بِهِ التِّجَارَةَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمَالِ الَّذِي يُزَكَّى.» این بگوییم اعم از این است که مالک رقیق بالغ باشد یا مالک رقیق نابالغ باشد. به‌طور کلی رقیقی که یبتغی به التجارة یا یبتغی فیه التجارة و به غرض تجارت این رقیق کنار گذاشته شده و فروخته نشده این زکیه می‌شود. حالا بعضی روایت‌های دیگری هم هست که ممکن است حالا یک جوری از آن مثلاً چیزی گیر بیاید.

شاگرد: دلیل بر ظهور بر مشروعیت دارد آن غیر بالغ هم که فرد نادر است می‌گیرد؟

استاد: اشکال ندارد، نادر باشد، نادر دلیل نداریم که از تحت دلیل خارج بشود.

در روایت ۱۲۶۹۲ هم ممکن است کسی این را اطلاق برایش قائل باشد، البته به نظرم مشکل است ولی حالا فوقش این است که این هم اطلاق کسی قائل باشد. «عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

صفحۀ ۹۵، باب ۸، روایت ششم.

«عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ الْمَتَاعُ لَا أُصِيبُ بِهِ رَأْسَ الْمَالِ أ عَلَيَّ فِيهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا قُلْتُ أُمْسِكُهُ سَنَتَيْنِ ثُمَّ أَبِيعُهُ مَا ذَا عَلَيَّ قَالَ سَنَةً وَاحِدَةً.»

بگوییم که «أ عَلَيَّ فِيهِ زَكَاةٌ» در جایی که زکات، مراد ولی، در موردی که ولایت هم داشته باشد این مورد را هم می‌گیرد، اختصاص ندارد در جایی که در مورد خودش باشد. به نظرم البته مشکل است اطلاق‌گیری کردن ولی حالا فوقش این است که مثلاً این روایت اطلاق داشته باشد. ولی به نظر می‌رسد روایت‌هایی که در باب زکات یتیم می‌گوید تا وقتی که با آن معامله بالفعل نشده باشد زکات ندارد، که این روایات مرادش نفی مشروعیت هم هست، چون مراد در صورتی که با آن تجارت بشود، زکات دارد، زکات استحبابی هست، این روایت ظهورش در این‌که در مالی که تجارت با آن نمی‌شود ولو یبتغی للتجارة باشد، زکات ندارد قوی‌تر از این ظهورهای اطلاقی این روایات هست به فرض ظهورهایش را قبول کنیم. روایت اوّلش که البته آن در مورد رقیق ظاهراً اطلاق دارد. ولی خیلی ظهورات قوی‌ای نیستند. به نظر می‌رسد از آن روایت‌هایی که در مورد مال یتیم می‌گوید تا وقتی که بالفعل با آن تجارت نشود زکات ندارد که مراد از زکات ندارد یعنی زکات اصلاً در آن مشروع نیست. چون زکاتی که در مورد تجارت هست زکات استحبابی است نه زکات وجوب. نفی الوجوب نمی‌کند، نفی المشروعیة می‌کند. به نظر می‌رسد که مشکل هست که ما در مورد زکات، مال التجارۀ صبی قائل بشویم اصلاً زکات دارد. به نظر می‌رسد که زکات نداشته باشد ولو استحبابی. یکی از شرایط استحباب زکات در مال التجارة بلوغ هست. به نظرم از روایت اینجور استفاده می‌شود. به هر حال مطابق احتیاط هم هست که دست زده نشود به مال یتیم، این است که به نظر می‌رسد جائز نباشد در مال التجارۀ صبی زکات اخراج کردن. این خیلی شاید بحث جدی نداشته باشد.

اما عمدتاً در مورد متجر به هست. بلکه بحث ما اساساً در مورد متجر به بود. در متجر به یک سری بحث‌هایی هست که قبلاً عنوان کردیم. اصلاً همۀ اینها مقدمه بود برای همین بحث متجر به آن این است که اوّلاً این‌که مستحب هست زکات در مال طفل که اذا اتجر به، اذا عمل به آیا شرطش این است که تاجر ولی‌اش باشد یا وصی باشد، کسی که اختیار تصرف در این مال را دارد اگر تجارت بکند او هست؟ یا اگر نه فضولی هم تجارت بکند او هم داخل در این بحث هست. که ما قبلاً عبارت محقق و عبارت شیخ طوسی را نقل کردیم که از عبارت شیخ طوسی استفاده می‌شد که غیر ولی هم اگر تجارت بکند اگر سودی حاصل شود این معامله امضاء شده از طرف شارع مقدس و این معامله که امضاء شد چیزش هم مستحب است.

خب یک مرحله بحث این است که آیا استحباب زکات در ما اتجر به صبی اختصاص دارد به صورتی که توسط ولی تجارت شده باشد؟ یا نه، جایی که برای غیر ولی هم تجارت شده باشد و سود حاصل شده باشد. چون در این‌که تجارت باید تجارت صحیحه باشد بحثی نیست. حالا آیا اگر تجارت توسط فضولی انجام بشود و سود حاصل شده باشد این زکات درش واجب هست یا نه؟ و این نکته را هم ضمیمه بکنم اگر توسط غیر ولی هم انجام شده باشد و ولی آن را امضاء کرده باشد، فکر نمی‌کنم اینجا هم اختلافی باشد که زکات مستحب باشد. عمده در جایی که نه ما بگوییم نیازی به امضای ولی اصلاً ندارد. اصلاً خودش هم این بحث است، یعنی این را هم باید در این بحث بحث کنیم که آیا تجارت فضولی در مال صبی که سود حاصل بشود، تجارتی که به سود بینجامد، این تجارت خودش ممضیٰ هست یا ممضیٰ نیست؟ ممکن است ما بگوییم که علتی که فضولی تجارتش را شارع مقدس امضاء نکرده چون زمینۀ حیف و میل مال صبی بوده، ولی حالا در جایی که تصادفاً سود حاصل بشود آنجا خود شارع مقدس این معامله را امضاء کرده و این معامله تصحیح می‌شود. خب اینها را باید دنبال کنیم. یعنی روایت‌هایی که اتجار با مال صبی را مطرح می‌کند آیا این روایت‌ها اختصاص دارد به صورتی که ولی این کار را انجام می‌دهد، یا جایی که غیر ولی آن کار را انجام می‌دهد هم شامل می‌شود. غیر ولی هم دو صورت دارد، یک موقع کسی هست که ولایت شرعی ندارد ولی مال صبی عرفاً دست او هست، شرعاً یک نوع ولایتی ندارد ولی خارجاً مال در اختیار او بوده یک نوع ولایت عرفیه نسبت به این مال دارد. آیا آنجا هم. یک جور این هست اصلاً نه هیچ ارتباطی با مال هم ندارد، همینجوری آمده معامله کرده. مال هم در اختیارش نیست. یک نوع ولایت خارجی و تسلط خارجی هم بر مال ندارد. همینجوری آمده به نحو فضولی معامله کرده. این هم. اینها را باید تفکیک کرد روایت‌های مسأله که خوانده می‌شود روشن بشود. این روایت‌ها، تجارت با مال صبی در جلد بیست و دوم، روایتش وارد شده. باب ۶۷ از ابواب ما یکتسب به و ما لا یکتسب به، روایت‌هایش هست که جلد ۲۲ جامع احادیث، صفحۀ ۴۷۱ هست. آن بحثی که در آنجا هست در مورد اصل تجارت با مال صبی است. اینجا هم یک بحث این است که زکات در مال التجارة استحباب دارد یا نه، این هم یک سری روایت هست، این مجموعه را باید با همدیگر روایت‌هایش را بخوانیم و با همدیگر صحبت می‌کنیم. من حالا از روایت‌های همان باب تجارت به مال صبی شروع می‌کنم به خواندن، ببینیم که اینها، دو بحث هستند، این را یادم رفت تأکید کنم. یک بحث این هست که اصلاً در جایی که تجارت توسط فضولی انجام می‌شود، حالا چه فضولی که ولایت خارجی بر مال داشته یا نداشته، یا همینجور فضولی محض هست و سودی حاصل بشود، سود این معامله صحیح هست یا صحیح نیست این یک بحث است. یک بحث دیگر این‌که حالا در جایی که معامله صحیح بود، مستحب است زکات استخراج کند چه کسی حق اخراج را دارد؟ این دو بحث جداست. شیخ طوسی از عبارتش استفاده می‌شود که خود همان تاجر فضولی حق دارد زکات را اخراج کند. مرحوم محقق حلی عبارتش را خواندیم، اوّلاً اصل استحباب زکات را در جایی می‌داند که به وسیلۀ ولی من الیه النظر تعبیر می‌کند. توسط ولی حالا یا یک معنای عام‌تری از، وصی و امثال اینها. من الیه، یعنی کسی که اختیار تصرّف در این مال را داشته باشد. من الیه النظر تجارت کرده باشد، هم استحباب زکات را در صورتی می‌داند که توسط ولی تجارت شده باشد، و هم طبیعتاً متولی اخراج را هم ولی می‌داند. شیخ طوسی نه، در صورتی که در مورد غیر او هم باشد قائل به زکات شده و متولی‌اش را هم خود تاجر می‌گوید. خود تاجر می‌تواند زکات بدهد. به نظر می‌رسد این دو تا بحث باید جدا بشود. ممکن است ما بگوییم که روایات اطلاق دارد، حتی در جایی که غیر ولی هم تجارت می‌کند زکات مستحب است، ولی متولی اخراج ولی است. و او هست که حق اخراج چیز دارد. حالا اینها روایت‌هایش را بخوانیم ببینیم ازش چی استفاده می‌شود.

خب اوّل ما روایت‌هایی که مربوط به زکات در مال التجارۀ طفل هست را بخوانیم ببینیم ازش چی استفاده می‌شود. آیا اطلاق دارد نسبت به صورتی که شخص ولایت ندارد؟

شاگرد: به صورت طبیعی اگر شما یک دینی گردنتان باشد من که هیچ ولایتی هم ندارم نمی‌توانم به حقم از مال شما به جا؟؟؟ ۲۶:۰۳

استاد: نه نمی‌توانم، نه حق ندارم. ولایت آن کسی که ولی هست می‌تواند بدهد. و الا من حق ندارم بدهم.

روایت اوّل، حالا بحث سندی خیلی نمی‌کنم چون روایت‌های زیاد هست در این چیزها، اگر احیاناً وابسته شد بحث به یک روایت خاصی و آن بحث سندی داشت آن بحث سندش را می‌کنیم. و الا اکثر این روایت‌ها نیازی به بحث سندی‌اش نیست.

روایت اوّل این باب این صفحۀ ۴۷۱، جلد ۲۲ هست، باب ۶۷.

«عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَانَ لِي أَخٌ هَلَكَ فَأَوْصَى إِلَى أَخٍ أَكْبَرَ مِنِّي وَ أَدْخَلَنِي مَعَهُ فِي الْوَصِيَّةِ وَ تَرَكَ ابْناً لَهُ صَغِيراً وَ لَهُ مَالٌ أ فَيَضْرِبُ بِهِ أَخِي»

اینجا خب موضوعش تجارت ولی است، یعنی من الیه النظر است. آن برادر وصی بوده، اختیاردار بوده.

«أ فَيَضْرِبُ بِهِ أَخِي»

یضرب یعنی آیا تجارت بکند. ضرب یعنی مسافرت برای تجارت و این خب یک، شاید سؤال، اصل تجارت نباشد، تجارتی که در معرض خطر هم هست. سفر برای تجارت که خب در معرض این هست که مال از بین برود. می‌گوید که برادر من می‌خواهد با مال این بچه تجارت کند با این عنوان که:

«فَمَا كَانَ مِنْ فَضْلٍ سَلَّمَهُ لِلْيَتِيمِ وَ ضَمِنَ لَهُ مَالَهُ»

ضامن مالش هم می‌شود که اگر تلف شد مالش را بدهد و سودی هم حاصل شد به بچه بدهد. یعنی از باب، برای خود آن بچه دارد تجارت می‌کند.

امام علیه السلام می‌فرماید: «إِنْ كَانَ لِأَخِيكَ مَالٌ يُحِيطُ بِمَالِ الْيَتِيمِ إِنْ تَلِفَ فَلَا بَأْسَ بِهِ»

اگر یک زمینه‌ای دارد که اگر این مال طفل شد بتواند جایش را پر کند اشکالی ندارد.

«وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَلَا يُعَرِّضْ لِمَالِ الْيَتِيمِ.»

اگر مال نداشته باشد متعرّض مال یتیم نشود. حالا این متعرّض نشود یعنی این‌که اگر معامله کرد معامله باطل است، یا فعلاً یا کار محرّمی کرده. این خیلی روشن نیست که در مقام حکم تکلیفی و عدم جواز تکلیفی تعرض به مال یتیم است یا حکم وضعی‌اش را هم ارشاد به این هست که اگر مال نداشته باشد معامله کرد اصلاً معامله باطل است. یک همچین حق تعرضی نداشته. حالا این داشته باشید تا ممکن است از روایت‌های بعدی معنای این روشن بشود.

این اسباط بن سالم یک روایت دیگری هست که احتمالاً با این روایت یکی است، آن روایت این هست که سندش علی بن اسباط عن اسباط بن سالم، یک عن ابیه در تهذیب دارد که این عن ابیه باید زائد باشد همان عن اسباط بن سالم باشد و این روایت با روایت قبلی ظاهراً یکی هستند.

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ أَمَرَنِي أَخِي أَنْ أَسْأَلَكَ منْ مَالِ يَتِيمٍ فِي حَجْرِهِ يَتَّجِرُ بِهِ فَقَالَ إِنْ كَانَ لِأَخِيكَ مَالٌ يُحِيطُ بِمَالِ الْيَتِيمِ إِنْ تَلِفَ أَوْ أَصَابَهُ شَيْ‌ءٌ غَرِمَهُ»

شاگرد: اصابه شیء غرمه له.

استاد: «أَصَابَهُ شَيْ‌ءٌ غَرِمَهُ لَهُ»

یعنی اگر مالی دارد که اگر تلف بشود یا اصابه شیءٌ غرمه له این خبر ان کان محذوف است، یعنی فلا بأس.

«وَ إِلَّا فَلَا يَتَعَرَّضْ لِمَالِ الْيَتِيمِ.»

اینجا در این نقل این‌که برادر وصی میت هست قید نشده. در آن نقل قبلی این بود که برادر وصی بوده من هم شریک وصی هستم و امثال اینها. ولی به نظر می‌رسد که این اطلاق نداشته باشد نسبت به صورتی که وصایتی در کار نباشد. این که اصلاً مال این یتیم در حجرش، این یتیم در دامنش باشد و اینها به‌طور طبیعی این صورتی هست که وصیتی شده و کأنّ شرعاً حق داشته که این وصی در دامنش باشد. این‌که بگوییم مراد یک صورتی هست که هیچ حق شرعی نداشته باشد فقط کأنّ عرفا در اختیارش بوده و اینها خیلی روشن نیست که ناظر به صورتی باشد که یک حق کأنّ عرفی صرفاً باشد. علیٰ ای تقدیر به خصوص با توجه به آن روایتی که تصریح می‌کند در وصیت و اینها اگر همین روایت اطلاق داشته باشد باید با آن روایت تقیید کرد. یعنی کأنّ راوی فراموش کرده آن قید صراحت آن جمع عرفی بین این دو روایت‌ها به روشنی اقتضاء می‌کند که این را حمل کنیم به صورتی که وصیتی بوده و این راوی فراموش کرده آن صورت را ذکر کند. بنابراین صورتی که وصی نباشد تاجر این صورت را نمی‌گیرد. علی ای تقدیر هر دویش یک مضمون واحد دارند که در صورتی حق دارد لا اقل تکلیفاً که متعرّض مال یتیم بشود و تجارت کند که مالی داشته باشد که اگر مال صبی تلف شد یا عیبی متوجه‌اش بشود و از قیمت بیفتد جبران خسارت را به‌طور کامل یا خسارت را به‌طور ناقص بکند.

شاگرد: روایت اوّل که میت به برادرش که عموی این ایتام می‌شود وصیت کند آن ولایت شرعی؟

استاد: خب همین وصی وصایتی که او می‌کند اختیار آن را موصیٰ الیه هستند دیگر، بحث وصیتی که وصیت که می‌کند اختیارش در اختیار او قرار می‌گیرد دیگر. بحث وصایتش، موصیٰ الیه همین است دیگر.

شاگرد: این یضرب که در نقل اوّلیه یا روایت اوّل بود که گفتیم در آن خطر هم هست الآن در دومی که تجارت هست چطوری باید برخورد کرد؟ خصوص تجارت یعنی هر نوع تجارتی یا خصوص تجارتی که در آن خطر هست را نباید تعرض کرد؟

استاد: خب هر دوی اینها ولو سؤال سائل در مورد یضرب هم باشد، «فَلَا يَتَعَرَّضْ لِمَالِ الْيَتِيمِ.» اطلاق دارد. العبرة لعموم الوارد لا بخصوص المورد. ولو سؤال در مورد مورد خطر است، ولی امام می‌گوید اصلاً متعرّض نشود. حق ندارد که متعرّضش نشود یعنی نباید تجارت کند چه حالا تجارتی که خطردار باشد، چه تجارتی که خطردار نباشد. جواب امام علیه السلام اطلاق دارد. این است که در جهت جواب خیلی تفاوت جدی بین این دو ندارد.

شاگرد: مگر ؟؟؟ ۳۴:۲۷ این روایت‌ها احتمال وحدت نمی‌دهید؟

استاد: حتماً واحد هستند.

شاگرد: خب اگر واحد هستند، شما از کجا می‌دانید که، یعنی طرف ممکن است امام به خاطر این گفته که مال این، به تو می‌دهد، مالی که یحیط بمال الیتیم باشد، خطر بوده که از دست برود وگرنه

استاد: «فَلَا يَتَعَرَّضْ لِمَالِ الْيَتِيمِ.» دارم همین را می‌گویم. العبرة بعموم الوارد لا بخصوص المورد برای پاسخی بود که این حرف را نفرمایید دیگر. این روایت.

روایت بعدی روایت «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» هست.

«فِي مَالِ الْيَتِيمِ قَالَ الْعَامِلُ بِهِ ضَامِنٌ وَ لِلْيَتِيمِ الرِّبْحُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْعَامِلِ بِهِ مَالٌ وَ قَالَ إِنْ أُعْطِبَ أَدَّاهُ.»

این به نظر می‌رسد روایت اطلاق دارد، اختصاص ندارد به جایی که عاملش حتماً ولی باشد. نه ولی و غیر ولی شامل می‌شود و می‌گوید و للیتیم الربح این معنایش این است که اگر معاملۀ چیز شد، سوددار شد این سود برای یتیم هست. یعنی معامله امضاء شده است.

«إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْعَامِلِ بِهِ مَالٌ»

و امثال اینها.

این‌که «إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْعَامِلِ بِهِ مَالٌ» تعبیر شده ممکن است این قید برای این است که اگر عامل به او مال داشته باشد و ولی باشد، ولی می‌تواند مال طفل را بردارد به ملک خودش قرار بدهد و برای خودش معامله کند. وقتی مال نداشته باشد، حالا چه ولی باشد چه غیر ولی باشد حق این‌که آن را در تملک خودش بیاورد ندارد، ولی اگر روایت‌های دیگر هم داریم که اگر ولی می‌تواند مال طفل را به خودش کأنّ قرض بدهد در ذمۀ خودش قرار بدهد به شرطی که مالی داشته باشد که به اصطلاح فقها در صورت ملائت اگر اذا کان ملیّا. یک مالی داشته باشد در این صورت حق دارد که مال یتیم را به خودش قرض بدهد، به خودش که قرض داد دیگر می‌تواند برای خودش تجارت کند امثال اینها.

«إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْعَامِلِ بِهِ مَالٌ» فرض این هست که عامل به آن مال ندارد. چون مال ندارد به هر حال نمی‌تواند برای خودش تجارت کند. بنابراین این معلوم نیست در مقام این باشد که کأنّه این قید به خاطر این هست که اگر «لَمْ يَكُنْ لِلْعَامِلِ بِهِ مَالٌ» این در بعضی موارد ممکن است برای یتیم باشد، در بعضی موارد برای یتیم نباشد. مفهوم سالبۀ کلیه ندارد. به اعتبار سالبۀ جزئیه‌اش. می‌گوید اگر یتیم مال نداشته باشد که صورت مسأله که العامل به ضامنٌ همین.

«إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْعَامِلِ بِهِ مَالٌ»

می‌خواهم این را عرض کنم، این در مقام بیان این نیست که اگر عامل به مال داشته باشد دیگر برای یتیم حتماً نیست. اگر عامل به مال داشته باشد، می‌تواند برای یتیم باشد، می‌تواند برای یتیم نباشد. بستگی دارد که معامله برای یتیم انجام بگیرد یا معامله برای خودش انجام بگیرد و ولی هم باشد که حق داشته باشد که این ملک را به چیز خودش در بیاورد. به هر حال به نظر می‌رسد که این روایت اطلاق داشته باشد و به هر صورت بگیرد. ولی این اطلاقش اقتضاء نمی‌کند که حالا زکات، چون اصلاً این به زکات ربطی ندارد. نگفته زکات هم بده یا نه. بحث این هست که می‌گوید این معامله‌ای که عاملی با مال یتیم می‌کند این معامله اگر سوددار باشد این معامله ممضات هست. ممکن است ما بگوییم عرض کردم این‌که نمی‌شود در مال یتیم چیز کرد جنبۀ نهی‌اش جنبۀ طریقی است. به این اعتبار که به دلیل این‌که ممکن است این مال یتیم تلف بشود شارع مقدس نهی کرده. تکلیفاً هم ممکن است حرام باشد. حق هم ندارد طرف، ولی اگر انجام داد و سودی حاصل شد معامله ممضیٰ است. این منافات. بنابراین با آن روایت قبلی عرض کردم، در آن روایت قبلی روشن نیست می‌گوید اگر مال نداشته باشد لا یتعرّض به قرینۀ این روایت می‌توانیم آن روایت را حمل کنیم بر حرمت تعرّض تکلیفی. می‌گوید حق نداری متعرّضش بشوی. ولی اگر متعرّض شدی و سود حاصل شد این معامله ممضاة هست.

شاگرد: می‌گوید اگر سود حاصل نشد باید جبران کنی دیگر.

استاد: نه آن بحث العامل به ضامن یک حرف دیگر است.

شاگرد: در آن صورت هم باید

استاد: به هر حال باید جبران کنی.

شاگرد: این معامله ممضاة است. این معامله که منتصف نیست

استاد: نه. ممکن است آن طرف اگر. یعنی این‌که می‌گوید عامل به ضامنٌ چون خیلی وقت‌ها آن طرف حاضر نیست آن معامله را فسخ کند امثال اینها. آن معلوم نیست که ضمان به اعتبار این هست که آن معامله صحیح است. ممکن است ضمان به خاطر این هست که وقتی شما می‌روید معامله می‌کنید با این مال طفل، آن دیگر نمی‌توانید از آن طرف بگیرید. در نتیجه این مال طفل تلف شده از بین رفته امثال اینها. معلوم نیست ناظر به این باشد که شارع مقدس در صورتی که معامله‌اش هم فاسد باشد معامله را چیز کرده. یعنی می‌گوید اگر در اثر این معامله خسارتی وارد شد ضامن این در صورت ایجاد خسارت. ایجاد خسارت در جایی هست که آن طرف حاضر نشود. ولی بعد بفهمد که ای بابا این مال طفل را چیز کرده و بخواهد، آن هم برگرداند آن ربطی به اینجا ندارد.

خب حالا بقیۀ روایت را ملاحظه بفرمایید ما ان شاء الله فردا در موردشان صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: از کجا می‌فهمیم که آن روایت قبلی مورد است و نمی‌تواند. شما فرمودید مورد است و این عام که می‌شود شما می‌توانید به عموم تمسک کنید. چرا نمی‌توانیم بگوییم آن مورد به خاطر این‌که احتمال خصوص خوف این می‌رود که این مال از دست برود به خاطر این‌که در راه است به خاطر همین این در مورد خصوص آن گفتند.

استاد: نه، می‌گوید فَلَا يَتَعَرَّضْ له، دیگر.

شاگرد: فَلَا يَتَعَرَّضْ له یعنی به این کار ندارد منظورش؟

استاد: نه لا یتعرض، اصلاً متعرض نشود نه این‌که لا یضرب

شاگرد: چرا منظورش آن خصوص آن باشد

استاد: به خاطر این‌که اطلاق دارد، نگفته لا یضرب للچیز، می‌گوید لا یتعرض له. اصلاً متعرض نشده. متعرض شده اعم از این است که یضرب یا لا یضرب. می‌گوید اصل متعرض شدن این، دست زدن به این مال آن اشکال دارد.

پایان